

چراغ هفتم - اشتباه نکن! آنها دین ترا نشانه رفته اند، نه فقط حکومت ترا

در مقالات گذشته، بارها به این موضوع اشاره کردیم که مغالطاتی که در اطراف بحث «مشروعیت» انجام می شود، بسی فراتر از آنست که ما جمهوری اسلامی را دچار بحران مشروعیت بدانیم یا ندانیم. این مغالطه ها، در حقیقت نه نظام سیاسی ما، که باورهای دینی ما را نشانه رفته اند. به گمانم، تا الان، مشت برخی از این مغالطه ها برای شما باز شده باشد. اکنون می توانیم بر پایه استدلالاتی که قبلا به تفصیل آنها را بیان کردیم، تعداد زیادتری از این مغالطه ها را افشا کنیم.

در مقاله قبل ثابت کردیم، این ادعا که لیبرال ها و سکولارها، تصمیماتشان را به صورت غیرایدئولوژیک اتخاذ می کنند، و نیز گفتن این که نظام های لیبرالی و سکولاری، نظام هایی هستند غیرایدئولوژیک، و امثال این جملات، تماما سخنانی هستند تناقض آمیز که یا از سر قشری نگری ادا می شوند و یا از سر دروغگویی.

درواقع، همه کسانی که ادعا می کنند باید به صورت غیرایدئولوژیک به مسائل نگریست، در حالی این ادعا را دارند که خودشان سر تا پا، غرق در ایدئولوژی هستند؛ و اساسا نمی توانند که نباشند. چون هرتفکری که دیگران را به سوی خودش دعوت می کند، آگاهانه یا ناخودآگاه، خودش را بهتر و درست تر از تفکرات دیگر دانسته و چنین چیزی بدون داشتن نوعی جهان بینی و ایدئولوژی برآمده از آن جهان بینی، منطقا غیرممکن است. آیا لیبرال ها و سکولارها، اندیشه خود را بهتر و درست تر از اندیشه های رقیب نمی دانند؟ قطعاً می دانند. پس به ناچار، به چیزی از جنس جهان بینی و ایدئولوژی اعتقاد دارند. چیزی که هست، ایدئولوژی لیبرالی و سکولاری، با کمک دستگاه های عریض و طویل تبلیغاتی، دعوتش را به شکلی بسیار پیچیده و ظریف، به مغز مردم دنیا و خصوصا نخبگان، تزریق می کند. ظاهر دعوت لیبرالی اینست که بیایم همگی با هم، همه ایدئولوژی ها را از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی، کنار بگذاریم. اما باطن دعوت آنها اینست که بیایید ایدئولوژی و اعتقاداتتان را کنار گذاشته و در چارچوب ایدئولوژی خاصی که ما به آن اعتقاد داریم، عمل کنید.

نوع برخورد آنها با دین هم، اگر کمی دقت کنید، از همین قرار است. لیبرال ها و سکولارها، از دینداران چه می خواهند؟ بله! ظاهر سخن آنها اینست که اساسا کاری به اعتقادات

دینی ندارند. یعنی، آنها ظاهراً منکر دین نیستند و حتی ممکن است خودشان هم، به پاره‌ای از آداب و شعائر، و حتی باورهای دینی، علاقه نشان دهند. راحت بگویم، ممکن است حتی نمازخوان و روزه‌خوان، و یا حتی نماز شب‌خوان باشند؛ اما حرف آخرشان درباره دین چیست؟ حرف آخر آنها اینست که **دین نباید در امور دنیوی - مخصوصاً در تصمیمات سیاسی و اجتماعی - دخالت داشته باشد.** بنابراین، آنها از دینداران می‌خواهند که بدون توجه به تعالیم دینی خود، برای حوزه دخالت دین، پیشاپیش حد و مرزی قائل شوند. اگر دینداران حد و مرز مورد نظر لیبرال‌ها و سکولارها را رعایت کنند - یعنی اگر پیشاپیش و بدون این که به محتوای دین خود، کاری داشته باشند، بپذیرند که **دین را در برخی از حوزه‌های زندگی دخالت ندهند** - آنگاه مورد استقبال لیبرال‌ها و سکولارها قرار خواهند گرفت و می‌توانند در همان حوزه‌ای که آنها گفته‌اند، دینداری کنند. در غیراین صورت، به شدیدترین وجهی با دینداران برخورد خواهند کرد. البته واضح است که این برخورد ممکن است در وهله اول از جنس برخوردهای فرهنگی و تبلیغاتی باشد. اما اگر نتیجه نداد، بدون شک نوبت برخوردهای قانونی و حتی خشونت‌های فیزیکی و نظامی نیز فرا خواهد رسید. کم‌این که بارها و بارها شاهد چنین برخوردهایی با دینداران، از جانب طرفداران لیبرالیسم و سکولاریسم بوده‌ایم و هستیم. تاریخ کشورهای همچون ایران، عراق، افغانستان، ترکیه، الجزایر، و اخیراً نیز فرانسه و بسیاری از کشورهای اروپایی، حاوی نمونه‌های انکارناپذیری از این طرز برخورد است.

اما پرسش بنیادینی که طرفداران لیبرالیسم و سکولاریسم همواره به شکل رندانه‌ای - اگر نگوییم مزورانه‌ای - از آن می‌گیرند، اینست که: **چرا یک دیندار باید بدون در نظر گرفتن تعالیم دینی خود، برای دینش همان محدوده‌ای را قائل شود که سکولارها و لیبرال‌ها می‌خواهند؟** واقعا **چرا؟** من نوعی، به‌عنوان یک دیندار، چرا باید اعتقادات دینی خودم را رها کنم و پایبند ایدئولوژی مورد نظر لیبرال‌ها و سکولارها شوم؟ **وقتی من اعتقاد دارم که خدایی هست، و اعتقاد دارم که آن خدا، با بشر سخن گفته است، برپایه کدام استدلال منطقی، باید سخنان خدایم را رها کنم و بر مبنای سخن کسانی زندگی کنم که ادعا دارند هیچ کاری به خدا و دین ندارند؟**

بله! لیبرال‌ها می‌توانند با بنده به بحث بنشینند که اعتقاد تو به خدا و پیغمبر، یک اعتقاد باطل و خرافیست. طبعاً، اگر موفق شوند به من بقبولانند که اعتقاداتم غلط است، من هم، دیگر اصراری نخواهم داشت که به دستورات دینی خود پایبندی نشان دهم. فقط به آنها یادآور خواهم

شد که صداقت حکم می کند این قدر ژست بی طرف بودن نسبت به همه ادیان و ایدئولوژی‌ها را به خود نگیرند. از همان اول بگویند که آنها دارای یک جهان بینی و ایدئولوژی الحادی هستند و خیال همه را راحت کنند! یا ممکن است با من بحث کنند که دین تو چنین حرف‌هایی که تو می‌گویی، نگفته است. بسیار خوب؛ می‌توانیم با هم بحث کنیم تا معلوم شود که آیا اسلام درباره مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و امثال این‌ها، سخنی گفته است یا نه. اما اگر این بحث‌ها انجام نشود، با چه منطقی از من می‌خواهند که بدون در نظر گرفتن تعالیم دینی که به آن اعتقاد دارم، برای حوزه دخالت دینم، حد و مرزی قائل شوم؟ مگر من باید تعیین کنم که خدای من، چه حرف‌هایی را می‌تواند بزند؟ و چه حرف‌هایی را نباید بزند؟! مگر مرجعی به جز خود دین، می‌تواند درباره این که دین در کجا باید دخالت داشته باشد یا نداشته باشد، حکمی بدهد؟

ممکن است با خودتان بگویید: این دیگر چه طرز فکر ابلهانه‌ایست؟ که کسی بخواهد از بیرون دین - و بدون آن که از خود دین پرسد - حکم صادر کند که چه حوزه‌هایی از زندگی، به دین مربوط است و چه حوزه‌هایی مربوط نیست.

باید بگوییم: من نمی‌دانم این تفکر را بهتر است ابلهانه بخوانیم یا زیرکانه؛ فقط می‌دانم که اصلاً نباید آنرا شوخی گرفت. نقدا یادآوری کنم که ما ثابت کردیم، هر کس بخواهد درباره مشروعیت و ملاک تشخیص آن، فارغ از آموزه‌های دینی خود فکر کند یا سخن بگوید، چه بداند چه نداند، به نوعی، آلوده به همین تفکر - نمی‌دانم ابلهانه یا زیرکانه - است! حالا شما بگویید؛ در اطراف خودتان، چند نفر را می‌شناسید که به نحوی از انحاء، آلوده به چنین طرز فکری نباشند؟ خودتان چطور؟ آیا شما وقتی درباره مشروعیت حکومت فکر می‌کنید، آموزه‌های دین خود را در پیش چشم دارید؟ آیا احساس نمی‌کنید برای مقابله با این جمهوری دینی، عده‌ای سعی کرده‌اند که ابتداء، دین ما را از ما بربایند؟ با این حساب، آیا می‌توان این طرز فکر را شوخی گرفت؟

این طرز فکر، در واقع همان طرز فکریست که به شهادت قرآن، در تمام تاریخ بنی اسرائیل، انبیاء خدا را به چالش می‌کشیده است. [من در مباحثی که پس از فتنه ۸۸ طی سال‌های ۸۸ تا ۹۵، براساس تفسیر شریف المیزان، در اطراف سوره طه داشته‌ام، به تفصیل به این موضوع پرداخته‌ام که در تمام تاریخ بنی اسرائیل - مطابق آنچه قرآن نقل کرده - مسئله اصلی، چالش انبیاء بزرگ الهی با تفکراتی شبه سکولاری - بلکه عین سکولاری - در میان قوم بنی اسرائیل بوده

است؛ همان تفکری که در میان بسیاری از فتنه‌خوردگان ما نیز جولان‌دهی می‌کرد. (برای توضیح بیشتر می‌توانید به سایت حلقه‌مطالعات فلسفه‌واندیشه‌اسلامی مراجعه نمایید: [\[http://www.halgheh.com/index.asp?page=news/whole_news.asp\]](http://www.halgheh.com/index.asp?page=news/whole_news.asp))

این همان طرز فکریست که در تاریخ اسلام نیز، بزرگ‌ترین چالش‌ها و انحرافات را رقم زد و در برابر چشم صدها هزار مسلمان، از دستور صریح خداوند در غدیر خم، چشم پوشید. [برای توضیح بیشتر، می‌توانید به کتاب «ایستاده در باد» مراجعه نمایید: [\[http://www.halgheh.com/index.asp?page=Books/Book.asp\]](http://www.halgheh.com/index.asp?page=Books/Book.asp)

آیا شما فکر می‌کنید کسانی که مانع خلافت امیرالمؤمنین بعد از پیامبر شدند، واقعه غدیر را انکار می‌کردند؟ یا منکر این بودند که پیامبر در غدیر خم، علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - را به‌عنوان رهبر مسلمانان بعد از خودش، اعلام نموده است؟ هرگز چنین نبوده. آنها نه واقعه غدیر را منکر بودند و نه سخنان پیامبر را در روز غدیر انکار می‌کردند. چون چنین چیزی اصلاً قابل انکار نبود. حرف آنها این بود که: بله، درست است که پیامبر در غدیر خم، علی را به خلافت برگزیدند اما خلافت که مثل نماز و روزه به دین مربوط نمی‌شود تا ما بخواهیم براساس سخنان پیامبر خلیفه انتخاب کنیم. پیامبر نیز نظر شخصی خود را برای مسلمانان بیان کرده بودند اما مسلمانان خودشان چیز دیگری را به‌مصلحت دانستند. یعنی از پیش خود، بدون این که ابتدائاً نظر دین را جویا شوند، معلوم کرده بودند که چه چیزهایی به دین مربوط است و چه چیزهایی به دین مربوط نیست. سپس مجدداً از پیش خود، بدون مراجعه به دین، ادعا کردند که مسئله‌ای مثل حکومت و رهبری، ارتباط مستقیمی با دین ندارد؛ و حداکثر اینست که دین کلیاتی شبیه امور اخلاقی را تعیین کرده که آن کلیات اخلاقی نیز در هنگام انتخاب خلیفه، به‌طور طبیعی مورد ملاحظه مسلمانان قرار می‌گیرد.

با چنین استدلال - و بهتر است بگویم: مغالطه‌ای - بود که توانسته بودند دستور صریح خدا را در خصوص رهبری امیرالمؤمنین انکار کنند. جالب است که امروز هم، مشابه همین حرف‌ها، گاه از دهان کسانی بیرون می‌آید که خود را شیعه علی بن ابی‌طالب نیز می‌دانند. مگر نبودند و نیستند نویسندگان و گویندگانی که در همین ایران امروز ما، صراحتاً اعلام می‌کنند که: حوزه دخالت دین در زندگی بشر، به‌صورت برون‌دینی تعیین می‌شود؟ پس این تفکر را، چه ابلهانه بخوانیم چه مزورانه، هرگز نباید شوخی بگیریم.

[یکی از آخرین نمونه‌ها از این گونه سخنان تأسف‌برانگیز، مقاله‌ای بود که در روزنامه بهار - متعلق به معاون اول رئیس‌جمهور دولت اصلاحات - پیرامون ولایت امیرالمؤمنین و در ایام عیدغدیر به چاپ رسید. البته آش این مقاله به قدری شور بود که مسئولان روزنامه را وادار به معذرت‌خواهی کرد. اما به اعتقاد بنده، نمک این آش چندان بیش‌تر نبود از دیگر مقالات این روزنامه، و طرز فکری که توسط آن ترویج می‌شود. چیزی که هست، دیگر مقالات این روزنامه حاوی چاشنی‌ها دیگریست که شوری آن‌را اندکی - آن‌هم، فقط اندکی - می‌پوشاند!!]

مهم‌ترین مغالطه‌ای که این تفکر مزورانه یا ابلهانه، برپایه آن می‌کوشد تا خودش را جا بیندازد، اینست که اگر ایدئولوژی‌ها را کنار نگذاریم، و اگر به صورت برون‌دینی حوزه دخالت دین را تعیین نکنیم، چاره‌ای نخواهد ماند جز این‌که، اتفاقات سیاه دوران قرون وسطی را دوباره تجربه کنیم. چراکه اگر اجازه دهیم ادیان و ایدئولوژی‌ها در صحنه سیاست و اجتماع حاضر شوند، به طور طبیعی، طرفداران هر ایدئولوژی و دینی، سعی خواهند کرد تا ادیان و ایدئولوژی‌های دیگر را - به هر شکلی که شده، ولو با زور و خشونت - از میدان به‌در کنند. چون که هر ایدئولوژی و دینی، خود را برحق می‌داند، و در نتیجه این برحق دانستن، به خودش اجازه می‌دهد تا دیگر ایدئولوژی‌ها را باطل شمرده و در صدد حذف آنها و طرفدارانشان از صحنه جامعه برآید. به این ترتیب، دوباره با همان خشونت‌های قرون وسطایی - که اتفاقاً با انگیزه‌های دینی نیز ترویج می‌شدند - مواجه خواهیم شد.

من پاسخ این مغالطه را در مقاله بعدی خواهم داد.